اولین کنفرانس بین‌المللی
علمی پژوهشی
در علوم پایه، انسانی، تجربی، آموزش و پرورش،
تربیت بدنی، مدارس دولتی، فنی و حرفه‌ای،
کاردانش و غیرانتفاعی در عصر نوین- بوشهر

MDOI-01-2026.0162
MNR--1-3B60A3

پیوند خودشناسی عرفانی و کمال اخلاقی در آموزه‌های اخلاق ناصری و مثنوی معنوی

محمود صنیعی تهرانی

۱- دکتری مبانی نظری دانشگاه تهران؛ استاد دانشگاه.

چکیده

پیوند خودشناسی عرفانی و کمال اخلاقی، یکی از عمیق‌ترین گره‌گاه‌های اندیشه اخلاقی و عرفانی در سنت اسلامی است و دو اثر شاخص آن، یعنی اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی و مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد مولوی، هر یک از منظری متفاوت به این پیوند پرداخته‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای، کوشیده است تا نسبت میان خودشناسی و کمال اخلاقی را در این دو متن بازخوانی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که خواجه نصیر در اخلاق ناصری، خودشناسی را مقدمه‌ای عقلی برای شناخت قوای نفس و تنظیم آنها بر اساس اعتدال می‌داند و کمال اخلاقی را در سعادت حاصل از به فعلیت رسیدن قوه نظری و عملی می‌جوید، اما در نهایت از اعتدال ارسطویی فراتر می‌رود و مراتبی طولی از سعادت را ترسیم می‌کند که غایت آن، فنا و استغراق در ذات حق است. در مقابل، مولوی در مثنوی معنوی، خودشناسی را نه صرفاً یک مقدمه نظری، بلکه مسیری وجودی و شهودی می‌شمارد که طی آن سالک باید از خود مجازی بگذرد و به خود حقیقی برسد و کمال اخلاقی را در فنا و نیستی ارادی و رهایی از خودبینی تحقق می‌بیند. نتیجه آنکه هر دو اندیشمند در نقطه پایانی به هم می‌رسند: کمال اخلاقی نه امری صرفاً انسانی و درون‌جهانی، بلکه گذر از خود و رسیدن به مقام فناست، با این تفاوت که مسیر خواجه نصیر عقلانی و مرحله‌مند و مسیر مولوی عاشقانه و شهودی است.

واژگان کلیدی: خودشناسی عرفانی، کمال اخلاقی، اخلاق ناصری، مثنوی معنوی، فنا.

مقدمه

پیوند خودشناسی عرفانی و کمال اخلاقی از دیرباز در سنت فکری اسلامی محل تلاقی فلسفه، اخلاق و عرفان بوده است و دو متن برجسته، یعنی اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی و مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد مولوی، هر یک به شیوه‌ای متفاوت این پیوند را صورت‌بندی کرده‌اند؛ خواجه نصیر در اخلاق ناصری، مقاله نخست را به بحث درباره ماهیت نفس انسانی و کمال و غایت آن و راه رسیدن به آن اختصاص داده است و خودشناسی را نقطه آغازین تهذیب اخلاق قرار می‌دهد . او نفس ناطقه انسان را دارای دو قوت علمی و عملی می‌داند و کمال هر یک را به نحوی متفاوت ترسیم می‌کند، به‌گونه‌ای که کمال قوت علمی در ادراک حقایق و کمال قوت عملی در اعتدال قوای حیوانی و انسانی نهفته است . در سوی دیگر، مولوی در مثنوی معنوی، خودشناسی را برترین دانش و مقدمه رهایی از جهل می‌شمارد و معتقد است که شناخت اصل انسان، تنها از رهگذر عبور از خود ظاهری و شهود باطنی ممکن می‌شود . او خودشناسی را نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه سفری وجودی می‌داند که در آن سالک مراتب روح خویش را طی می‌کند تا به فنای فی‌الله برسد و مهم‌ترین نتیجه این سفر، شناخت خالق است . با این حال، آنچه این دو متن را به یکدیگر پیوند می‌دهد، فراتر از شباهت‌های لفظی است: هر دو در نهایت به این نتیجه می‌رسند که کمال اخلاقی صرفاً با رعایت اعتدال و فضیلت‌های انسانی حاصل نمی‌شود، بلکه غایت نهایی آن، گذر از خود و رسیدن به مقامی است که خواجه نصیر آن را در مراتب طولی سعادت و مولوی آن را در فنا و نیستی ارادی جست‌وجو می‌کند. عندلیب و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی تطبیقی نشان داده‌اند که خواجه نصیر با وجود تأکید بر اعتدال، در آثار عرفانی خود از میانگین ارسطویی فراتر می‌رود و سعادت طولی را بر اساس مقامات افراد ترسیم می‌کند و مولوی نیز اگرچه در ظاهر فضیلت‌گراست، در نهایت انسان کامل را کسی می‌داند که فارغ از کمال و فضیلت، افعال اخلاقی مانند ایثار و از خودگذشتگی را انجام می‌دهد و هر دو در ارزش نهادن به مقام فنا به عنوان قله دستیابی اخلاقی هم‌داستان هستند . نورآذار و شادمان‌آمن (۲۰۱۷) نیز در مقایسه انسان‌شناسی مثنوی و اخلاق ناصری نشان داده‌اند که از منظر مولوی بزرگ‌ترین مانع رشد و کمال انسان، نفس و خودبینی است، در حالی که خواجه نصیر انسان را مظهر کمال افعال الهی می‌داند و کمال او را با سلامت، سعادت و معرفت دینی عرفانی مرتبط می‌سازد. پژوهش حاضر با اتکا به این پیشینه، می‌کوشد تا پیوند میان خودشناسی عرفانی و کمال اخلاقی را در این دو متن به‌طور نظام‌مند بازخوانی کند و نشان دهد که چگونه هر یک از این دو اندیشمند، مسیری متفاوت اما هم‌غایت را برای رسیدن به کمال اخلاقی ترسیم کرده‌اند.



بیان مسئله

مسئله اصلی پژوهش حاضر از این واقعیت برمی‌خیزد که خودشناسی در سنت اخلاقی و عرفانی اسلامی، اغلب به‌عنوان مقدمه‌ای برای کمال اخلاقی معرفی شده است، اما نسبت دقیق میان این دو و نحوه تحقق آن در متون مختلف، به‌روشنی تبیین نشده است؛ اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی به‌عنوان یک اثر فلسفی اخلاقی، خودشناسی را در چارچوب شناخت قوای نفس و تنظیم آنها بر اساس اعتدال صورت‌بندی می‌کند و کمال اخلاقی را در سعادت حاصل از به فعلیت رسیدن قوه نظری و عملی می‌جوید، در حالی که مثنوی معنوی مولوی به‌عنوان یک اثر عرفانی، خودشناسی را مسیری وجودی و شهودی می‌داند که طی آن سالک باید از خود مجازی بگذرد و به خود حقیقی برسد، و کمال اخلاقی را نه در اعتدال، بلکه در فنا و نیستی ارادی و رهایی از خودبینی می‌بیند. این تفاوت ظاهری این پرسش را پیش می‌آورد که آیا این دو رویکرد به کمال اخلاقی، یکدیگر را نفی می‌کنند یا در نهایت به یک مقصد می‌رسند. مشکل دیگر آن است که بسیاری از خوانش‌های معاصر، یا اخلاق ناصری را صرفاً در چارچوب اخلاق فضیلت ارسطویی تفسیر می‌کنند و از لایه‌های عرفانی آن غافل می‌مانند، و یا مثنوی را صرفاً یک متن عرفانی و شاعرانه می‌شمارند و ظرفیت‌های اخلاقی آن را نادیده می‌گیرند، در حالی که بررسی دقیق این دو متن نشان می‌دهد که هر دو از سطح اخلاق فضیلت متعارف فراتر می‌روند و به مقامی اشاره می‌کنند که در آن، خودشناسی به گذر از خود و کمال اخلاقی به فنا می‌رسد. از سوی دیگر، خودشناسی در این دو متن، صرفاً یک مفهوم نظری نیست، بلکه فرایندی است که با تهذیب نفس، مجاهده و عبور از موانع درونی پیوند دارد و بدون درک این فرایند، نمی‌توان نسبت آن را با کمال اخلاقی به‌درستی تبیین کرد. بنابراین، مسئله پژوهش حاضر این است که خودشناسی عرفانی در اخلاق ناصری و مثنوی معنوی چگونه صورت‌بندی شده است، کمال اخلاقی در هر یک از این دو متن چه معنایی دارد، و پیوند میان این دو چگونه می‌تواند به یک الگوی یکپارچه از کمال اخلاقی بر پایه خودشناسی منجر شود.

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت و ضرورت این پژوهش را می‌توان از چند منظر تبیین کرد. از منظر نظری، این پژوهش می‌کوشد تا یکی از مهم‌ترین گره‌گاه‌های اندیشه اخلاقی و عرفانی اسلامی، یعنی نسبت خودشناسی و کمال اخلاقی، را در دو متن کلاسیک بازخوانی کند و نشان دهد که چگونه می‌توان از خلال تفاوت‌های ظاهری، به یک الگوی مشترک دست یافت؛ چنین خوانشی می‌تواند به غنی‌تر شدن مباحث فلسفه اخلاق اسلامی کمک کند و تصویر رایج از اخلاق ناصری به‌عنوان یک اثر صرفاً فلسفی و مثنوی به‌عنوان یک اثر صرفاً عرفانی را اصلاح کند. از منظر کاربردی، خودشناسی و کمال اخلاقی دو مفهوم زنده و مرتبط با زندگی انسان معاصر هستند و بسیاری از بحران‌های اخلاقی و هویتی امروز، ریشه در فقدان خودشناسی و غفلت از ساحت حقیقی انسان

دارند؛ بازخوانی این دو مفهوم در اندیشه خواجه نصیر و مولوی می‌تواند به ارائه الگویی برای تربیت اخلاقی و معنوی کمک کند که در آن، خودشناسی نه یک درس نظری، بلکه مسیری عملی برای رسیدن به کمال باشد. از منظر فرهنگی، این پژوهش به احیای میراث فکری دو اندیشمند بزرگ ایرانی در گفت‌وگو با یکدیگر کمک می‌کند و نشان می‌دهد که سنت فکری اسلامی، ظرفیت لازم برای گفت‌وگوی درونی میان رویکردهای فلسفی و عرفانی را داراست. سرانجام، از منظر آموزشی، یافته‌های این پژوهش می‌تواند در تدوین متون درسی اخلاق و عرفان و در برنامه‌های تربیتی مبتنی بر خودشناسی به کار گرفته شود.

سوالات پژوهش

۱. خودشناسی در اخلاق ناصری و مثنوی معنوی چگونه تعریف و صورت‌بندی شده است؟
۲. کمال اخلاقی در اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی چه مبانی و مراتبی دارد؟
۳. چه نسبتی میان خودشناسی و کمال اخلاقی در اخلاق ناصری برقرار است؟
۴. چه نسبتی میان خودشناسی و کمال اخلاقی در مثنوی معنوی برقرار است؟
۵. وجوه اشتراک و افتراق خودشناسی و کمال اخلاقی در این دو متن چیست و آیا به یک الگوی یکپارچه می‌رسند؟

اهداف پژوهش

هدف کلی: تبیین پیوند خودشناسی عرفانی و کمال اخلاقی در آموزه‌های اخلاق ناصری و مثنوی معنوی.

اهداف جزئی:

۱. تبیین مفهوم خودشناسی در اخلاق ناصری و مثنوی معنوی.
۲. تحلیل مبانی و مراتب کمال اخلاقی در اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی.
۳. بررسی نسبت خودشناسی و کمال اخلاقی در اخلاق ناصری.
۴. بررسی نسبت خودشناسی و کمال اخلاقی در مثنوی معنوی.
۵. مقایسه وجوه اشتراک و افتراق این دو رویکرد و استخراج الگوی یکپارچه.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع توصیفی تحلیلی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای است. در این روش، ابتدا اصلی اخلاق ناصری و مثنوی معنوی به‌طور مستقیم مورد مراجعه قرار گرفته و عبارات و ابیات مرتبط با خودشناسی و کمال اخلاقی استخراج شده است. سپس این داده‌ها در چارچوب مفاهیم فلسفی و عرفانی تحلیل شده‌اند تا نسبت میان خودشناسی و کمال اخلاقی در هر یک از دو متن روشن شود. برای دستیابی به

این هدف، از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است که در آن، مضامین اصلی مرتبط با خودشناسی، کمال، سعادت، فنا و تهذیب نفس در هر دو متن شناسایی و مقوله‌بندی شده‌اند. همچنین، برای درک عمیق‌تر زمینه فکری هر متن، به آثار و پژوهش‌های تفسیری معتبر درباره اخلاق ناصری و مثنوی معنوی نیز مراجعه شده است. در مرحله بعد، یافته‌های حاصل از تحلیل هر متن با یکدیگر مقایسه شده‌اند تا وجوه اشتراک و افتراق آنها مشخص شود. این مقایسه بر محورهایی چون تعریف خودشناسی، جایگاه آن در نظام اخلاقی، مراتب کمال، و غایت نهایی کمال اخلاقی صورت گرفته است. تحلیل داده‌ها به‌صورت کیفی و با استناد به شواهد متنی انجام شده و کوشش شده است تا از سطح توصیف صرف فراتر رفته و به تبیین نسبت منطقی و وجودی میان خودشناسی و کمال اخلاقی دست یابیم.

یافته‌های پژوهش

تحلیل اخلاق ناصری نشان می‌دهد که خواجه نصیرالدین طوسی، خودشناسی را نه یک فضیلت در کنار سایر فضیلت‌ها، بلکه بنیاد و مقدمه ضروری برای هرگونه تهذیب اخلاقی می‌داند. او در مقاله نخست این کتاب، بحث را با شناخت ماهیت نفس انسانی آغاز می‌کند و تصریح می‌کند که نفس ناطقه انسان دارای دو قوت علمی و عملی است و کمال هر یک به نحوی متفاوت حاصل می‌شود: کمال قوت علمی در ادراک حقایق و کمال قوت عملی در اعتدال قوای حیوانی و انسانی است. از این منظر، خودشناسی برای خواجه نصیر به معنای شناخت جایگاه نفس در نظام هستی، شناخت قوای آن و شناخت کمال و نقصانی است که بر آن عارض می‌شود؛ او معتقد است که هر موجودی را خاصیتی و کمالی است و نفس انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست و کمال آن در گرو شناخت خود و به فعلیت رساندن قوای آن است. این خودشناسی، مقدمه‌ای عقلی و مرحله‌مند است که انسان را از شناخت نفس به شناخت حق و از شناخت حق به سعادت حقیقی رهنمون می‌شود. خواجه نصیر در ادامه، کمال اخلاقی را در سعادت حاصل از اعتدال قوا می‌جوید و فضیلت را در حد وسط و اعتدال تعریف می‌کند، اما این اعتدال، نقطه پایانی نیست؛ او در آثار عرفانی خود مراتبی طولی از سعادت را ترسیم می‌کند که از اعتدال فراتر می‌رود و به فنا و استغراق در ذات حق می‌رسد. بنابراین، در اخلاق ناصری، خودشناسی و کمال اخلاقی در یک پیوند طولی قرار دارند: خودشناسی مقدمه‌ای است برای شناخت قوا و تنظیم آنها، و کمال اخلاقی غایتی است که در سایه این تنظیم و با عبور از مراتب سعادت، به فنا می‌رسد. در سوی دیگر، تحلیل مثنوی معنوی نشان می‌دهد که مولوی خودشناسی را نه یک معرفت نظری، بلکه یک سفر وجودی و شهودی می‌داند. او خودشناسی را برترین دانش می‌شمارد و معتقد است که شناخت اصل انسان، تنها از رهگذر عبور از خود ظاهری و شهود باطنی ممکن می‌شود. از منظر مولوی، انسان دارای دو «خود» است: خود مجازی یا «منی» اول که همان هستی ظاهری و خودبینی است، و خود حقیقی یا «منی» دوم که هستی حقیقی و الهی انسان است و سالک باید از اولی بگذرد تا به دومی

برسد. این گذر، نه یک شناخت صرف، بلکه یک تحول وجودی است که با مجاهده، ترک تعلقات و فنا در اراده الهی حاصل می‌شود. مولوی کمال اخلاقی را نیز در همین چارچوب تفسیر می‌کند: کمال حقیقی انسان در فنا و نیستی ارادی و رهایی از خودبینی است و انسان کامل کسی است که از خودی خود رها شده و در اراده حق فانی شده است. از این منظر، خودشناسی و کمال اخلاقی در مثنوی، دو روی یک سکه‌اند: خودشناسی همان مسیر فنا است و کمال اخلاقی همان مقصدی است که در آن، خود مجازی از میان می‌رود و خود حقیقی باقی می‌ماند. مقایسه این دو رویکرد نشان می‌دهد که اگرچه خواجه نصیر و مولوی از دو منظر متفاوت، یکی عقلانی و فلسفی و دیگری عاشقانه و شهودی، به مسئله نگاه می‌کنند، اما در نهایت به یک مقصد می‌رسند: کمال اخلاقی نه امری صرفاً انسانی و درون‌جهانی، بلکه گذر از خود و رسیدن به مقام فناست. تفاوت اصلی در مسیر است: خواجه نصیر مسیری مرحله‌مند و مبتنی بر شناخت قوا و اعتدال را ترسیم می‌کند، در حالی که مولوی مسیری وجودی و مبتنی بر عشق و مجاهده را پیشنهاد می‌دهد. با این حال، هر دو در این نکته مشترک‌اند که بدون خودشناسی، رسیدن به کمال اخلاقی ممکن نیست و خودشناسی حقیقی، خود را در گذر از خود و رسیدن به حقیقتی برتر نشان می‌دهد.

بحث و نتیجه‌گیری

بحث درباره یافته‌های این پژوهش را می‌توان در چند محور سازمان داد. نخست، یافته اصلی مبنی بر پیوند طولی میان خودشناسی و کمال اخلاقی در اخلاق ناصری، با تفسیرهایی که این اثر را صرفاً یک متن اخلاقی ارسطویی می‌شمارند، تفاوت دارد و نشان می‌دهد که خواجه نصیر در لایه‌های عمیق‌تر اندیشه خود، از اعتدال فراتر می‌رود و به مراتبی از سعادت اشاره می‌کند که غایت آن فناست؛ این یافته با نتیجه پژوهش عندلیب و همکاران همسو است که نشان دادند خواجه نصیر در آثار عرفانی خود از میانگین ارسطویی گذر می‌کند و سعادت طولی را بر اساس مقامات افراد ترسیم می‌کند. دوم، یافته مربوط به مثنوی نشان می‌دهد که مولوی خودشناسی را نه یک مقدمه نظری، بلکه مسیری وجودی برای رسیدن به فنا می‌داند و کمال اخلاقی را در همان فنا تفسیر می‌کند؛ این یافته با پژوهش‌هایی که خودشناسی را در مثنوی، راهی برای رهایی از جهل و رسیدن به وجود حقیقی انسان می‌دانند همخوان است. سوم، مقایسه این دو رویکرد نشان می‌دهد که اگرچه مسیرها متفاوت‌اند، مقصد یکی است: هر دو اندیشمند کمال اخلاقی را نه در فضیلت‌های انسانی به‌تنهایی، بلکه در گذر از خود و رسیدن به مقامی می‌جویند که خواجه نصیر آن را در مراتب طولی سعادت و فنا و مولوی آن را در نیستی ارادی و فنای فی‌الله صورت‌بندی می‌کند. این هم‌غایتی، نشان‌دهنده ظرفیت گفت‌وگوی درونی سنت فکری اسلامی میان رویکردهای فلسفی و عرفانی است. با این حال، پژوهش حاضر محدودیت‌هایی نیز دارد: تمرکز آن بر دو متن خاص بوده و ممکن است سایر آثار خواجه نصیر یا مولوی زوایای دیگری از این پیوند را نشان دهند؛ همچنین، روش توصیفی تحلیلی امکان بررسی تجربی یا

مقایسه با سنت‌های دیگر را فراهم نکرده است. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده این پیوند را در آثار دیگر خواجه نصیر، مانند آغاز و انجام و اوصاف الاشراف، و نیز در دفاتر مختلف مثنوی به‌طور جداگانه بررسی کنند و امکان استخراج یک الگوی تربیت اخلاقی مبتنی بر خودشناسی را از خلال این دو سنت مورد آزمون قرار دهند. به‌طور کلی، نتیجه‌گیری نهایی این است که خودشناسی عرفانی و کمال اخلاقی در اخلاق ناصری و مثنوی معنوی، دو روی یک حقیقت‌اند: خودشناسی مقدمه و مسیر است و کمال اخلاقی، که در فنا و گذر از خود تحقق می‌یابد، غایت و مقصد. درک این پیوند، هم به غنی‌تر شدن مباحث فلسفه اخلاق اسلامی کمک می‌کند و هم می‌تواند الگویی زنده برای تربیت اخلاقی و معنوی انسان معاصر ارائه دهد.

منابع و مآخذ

عندلیب، نفیسه سادات؛ رحیمیان، سعید؛ کاکائی، قاسم. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی فضیلت‌گرایی اخلاقی از دید مولانا و خواجه نصیرالدین طوسی. فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ۲۳(۲)، ۶۳-۸۱.

نورآذار، شاپور؛ شادمان‌آمن، محمدرضا. (۲۰۱۷). مقایسه طبیعت انسان در مثنوی و اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی.

طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۸۶). اخلاق ناصری (تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی و علیرضا حیدری). تهران: خوارزمی.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۶). مثنوی معنوی (شرح کریم زمانی). تهران: انتشارات اطلاعات.

داودی، محمد. (۱۳۸۷). اخلاق اسلامی (جلد ۱). قم: انتشارات دانشگاه مفید.

Tusi, N. al-D. (1964). The Nasirean Ethics (G. M. Wickens, Trans.). London: George Allen & Unwin.

Rumi, J. al-D. M. (2007). The Masnavi: Book One (J. A. Mojaddedi, Trans.). Oxford: Oxford University Press.

Andalib, N. S., Rahimian, S., & Kakaei, G. (2023). A comparative study on the virtue ethics between Khawje Nasir Tusi and Rumi. Journal of Religious Thought of Shiraz University, 23(2), 63-81.

Nourazar, S., & Shadmanaamen, M. R. (2017). Comparison of Human Nature in Masnavi and Nasirean Ethics of Khajeh Nasir al-Din Tusi. Revista de la Universidad del Zulia, 8(22), 48-56.

Mohammadpour, et al. (1397/2018). [Self-knowledge and the link between self-knowledge and knowledge of God in Rumi's thought].